

شده بود دیگه نه سردردی داشت و ناراحتی با قدم های بلند به سمت مبل توی پذیرایی رفت و روش نشست و گفت بزرگش نکن...

_ تنها واقعیتاروبهش نشون دادم همین و بس غیر از این چیزی نبوده.

دوباره بهش حمله کردم و محکم توی دهنش کوبیدم و گفتم

کدوم واقعیت هرزه من با تو خوابیدم؟

عوضیه کثافت تو با نقشه منو کشوندی توی خونت وقتی که خواب بودم لباسمو درآوردی کنارم دراز کشید و کلی عکس گرفتی من کی با تو خوابیدم؟

من کی این عکسا رو با تو گرفتم؟

شاهین که باورش نمیشد دختر عموش اینقدر آدم عوضی شده باشه رو به من گفت
_وقتی که توی زندان بودی کیمیا شرط گذاشت برای ایلین که یا بره از زندگیت یا اینکه هیچ وقت رضایت نمی ده که تو بیای بیرون

با بدبختی روی زمین نشستم وارفته به کیمیایی که پیروز بهم نگاه میکرد خیره شدم
دستی روی شکمش کشید و گفت

_ پسر تو هنوزم اینجا پیش منه پس شلوغش نکن اهورا اون رفت به درک عشق تو
منم نه اون من و تو الان یه بچه داریم یه پسر که خانوادت آرزوشونه اونو بدنیا بیاریم
و به خواستشون آرزوشون برس

ایلین رفت سراغ زندگی من و تو کنار هم با این بچه یه زندگی جدید و شروع می
کنیم.

شاهین کنار من روی زمین نشست و گفت

_ به حرفای کیمیا توجه نکن برای خودش میگه پیداشون می کنیم اومدم کمکتون
کنم که پیداشون کنی درکت می کنم منم اگه پسرم اتفاقی براش بیفته یا از من دور
بشه ازش بی خبر باشم مثل تو حال و روزم به هم میریزه.

اما من با بغضی که با من غریبه بود رو بهش گفتم

_ اما من نگران دخترم نیستم کنار مادرش می دونم که جاش امنه
نگران ایلینم اون الان قلبش طوری شکسته که فقط خودم میتونم التیام شب بدم از
من دوره دستم ازش کوتاه باید چیکار کنم؟

کیمیا از جاش بلند شد و به سمت سمت اتاقش رفت و گفت

_ ایلینم به خاطر اینکه بلایی سر این بچه نیاد از اینجا رفت پس توام پدر خوبی باش
به فکر بچه ات باش

به هیلینم گفتم به توام می‌گم من اگه قرار باشه تو مال من نباشی ترجیح میدم مال اونم نباشی اگه منو نمیخواهی مشکلی نیست میرم از زندگیت اما نمیزارم اون زن توی زندگیت باشه میفهمی که چی می‌گم؟

شاهین که کنارم نشسته بود نگاه بدی به کیمیا انداخت رو به من گفت

به حرفای دختر توجه نکن هیچ کاری نمیتونه بکنه من اونو بهتر از هر کسی می شناسم به خودت بیا خودتو جمع کن باید بگردیم دنبال ایلین دنبال مونس باید پیداش کنی و بهش توضیح بدی بعد به بهش فرصت تصمیم بده اون باید تصمیم بگیره

بلند شدم و به سمت دستشویی رفتم تا به صورتم اب بزنم احساس می کردم قلبم گمشده ایلین این قلب من بود الان گمش کرده بودم.

تمام این خونه و توی ذهنم پر بود از ایلین صدای خنده هاش حرفاش موهاش هر چیزی که با اون ربط داشت.

این زن برای من زن نبود عشق نبود فراتر از این چیزا بود الان که از من دور بود احساس می کردم برای نفس کشیدن بهش احتیاج دارم

احساس می کردم نفسای من بند اومده و الان که از من دوره نفسم داره بند میاد دلم میخواست زودتر این بچه به دنیا بیاد تا یه بلایی سر کیمیا بیارم تو اون سرش ناپیدا...

دروغ چرا الان حتی طوری شده بود که میخواستم همین برلی بچه اتفاقی بیفته و از بین بره تا من همین الان اون کیمیا رو خفه کنم و جونشو بگیرم و زبونه درازش و کوتاه کنم

بدون شک به خاطر بچه بود که توی شکمش بود الان نمیتونستم کاری که باید بکنم باید که میرفتم سراغ راحیل گوشیمو برداشتم و شماره راحیل رو گرفتم برای هزارمین بار جواب داد و گفت من از آیلین بی‌خبرم گفت قبل از اینکه برگرده تهران آیلین گفته میخواد به مسافرت بره اونم تنهایی مجبور شده که به تهران برگرده

شک داشتیم به حرفاش خوب آیلینی می‌شناختم راحیب تنها کسی بود که بهش اعتماد داشت و من فکر می‌کردم راحیل داره از من پنهان میکنه پس بهتر بود حضوری باهاش حرف بزنم

بدون حرفی آماده شدم چمدون کوچکی بستم و با صدای بلندی رو به کیمیا گفتم از اتاق بیل بیرون بیا اینجا می‌خوام جلوی چشمم باشی با خودم می‌آیی تهران شاهین باهام بود و می‌گفت میخواد کمکم کنه از اینکه کنارم بود راضی بودم اما دروغ چرا حتی به این آدم اعتماد نداشتیم من به هیچکس دیگه اعتمادی نداشتیم

برای اینکه زودتر به تهران برسیم با هواپیما راه افتادیم وقتی که به تهران رسیدیم کلید خونه رو به شاهین دادم و گفتم

اون زنیکه رو ببره اونجا حواسش بهش باشه تا من برم سراغ راحیل...

وقتی به خونه رسیدم و زنگ خونه رو به صدا در آوردم با دیدن من متعجب درو باز کرد و به پیشوازم اومد نگاهی به سر تا پای من انداخت و گفت

_ اینچه حال و روزیه اهورا؟

چت شده تو؟

عصبی رو بهش گفتم وقتی زن و بچه ام از من دورن وقتی ازشون بی خبرم انتظار داری حال و روزم چطوری باشه؟

راحیل با من بازی نکن خواهش می کنم بهم بگو که اون کجاست تو خوب میدونی من چقدر دوستش دارم و بدون اون نمیتونم همونطوری که اونم منو دوست داره و می دونم الان بدون من نفس هاش بند اومده اینکه بخوای پنهان کنی خوبی در حق دوستت نیست داری بهش بدی می کنی من باید بهش توضیح بدم که هیچ خطایی نکردم من قول دادم که دیگه خطا نکنم و خطا نکردم.

خواهش می کنم درکم کن

راحیل ناراحت نزدیکم شد و گفت

_ واقعا متاسفم که اینو میگم اما من ازش بیخبرم خبری ازش ندارم
اگه خبری ازش شد قول میدم بهت خبر بدم اما الان هیچی نمیدونم.

شاید راست می گفت شاید این بار طوری دل آیلین و شکسته بودم که حتی به دوست صمیمیش هم اعتماد نکرده بود چنان اعتمادش از من سلب شده بود و از بین رفته بود که دیگه به راحیل اعتماد نداشت.

ناامید بدون خداحافظی از خونس بیرون زدم توی خیابونا با قدمی پیاده راه رفتم
اینقدر راه رفتم که احساس می‌کردم پاهام گزگز میکنه از همه دنیا ناراحت بودم از
پدر و مادرم که ما رو توی همچین بلایی انداخته بودن از کیمیایی که این همه نقشه
سرهم کرد برای خراب کردن زندگیمون و بالاخره موفق شد از خودم که چرا حماقت
کردم و راست حسینی به ایلین همه چیز نگفتم.

واقعاً تنها کسی که این وسط بی گناه بودو ساده و هیچ وقت هیچ خطایی نمی‌کرد
ایلین معصومه ساده ی من بود